SHAHRARANEWS.IR
روزنامه
فرهنگی - اجتماعی - اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹
۲شنبه
سال هفدهم
۶ مرداد ۱۴۰۴
۳ صفر ۱۴۴۷
شماره ۴۵۴۰
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

خشکی سدها در ابتدای پاییز

حماسه ایرانی به روایت تصویرگران نوجوان

سوگواری زیر سایه سازها

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۲ %

۲۳↓ ۳۴↑

صبح ۲۶

ظهر ۳۴

عصر ۳۲

شب ۲۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۸:۰۴

غروب آفتاب ۱۸:۴۰:۴۰

اذان مغرب ۱۹:۰۰:۵۳

نیمه شب شرعی ۲۲:۴۸:۲۴

اذان صبح فردا ۰۲:۵۷:۱۷

طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۶:۱۵

اول شخص

برای شهید داوود شیخیان، فرمانده پدافند هوایی نیروی هوافضای سپاه پاسداران که به دست رژیم صهیونی به شهادت رسید

مدافع غیور آسمان

مریم شیعه| در آخرین روز از شهریور ۱۳۵۵ در تهران به دنیا می‌آید و مسیر زندگی، او را به حوزه‌هایی حساس همچون مهندسی پدافند هوایی و موشکی سپاه می‌کشاند. ورودش به نیروی هوافضای سپاه، جایی که فناوری و راهبرد درهم تنیده می‌شوند، بی‌تردید تصمیمی درخشان برای آینده کشور است. باگذشت سال‌ها حضور در عملیات پیچیده و مشارکت در رسته‌های حساس، به جانشینی معاونت عملیات نیروی هوافضای سپاه منصوب می‌شود. در این نقش، نه‌تنها در عرصه عملیاتی حضور چشمگیر دارد بلکه به‌عنوان سخنگویی از پیشرفت‌های فنی ایران در رسانه‌های داخلی و بین‌المللی شناخته می‌شود. او در گفت‌وگوهای عمیق فنی و تحلیلی شرکت دارد. صحبت‌هایش نه‌تنها نشان از حرفه‌ای بودن دارد، بلکه نوعی اعتمادبه‌نفس ملی در برابر تهدیدات هوایی را هم تداعی می‌کند. بارها در تونل‌های زیرزمینی موشکی قدم برمی‌دارد و بارها خیال افکار عمومی را از بابت دفاع هوایی از مرزهای ایران آسوده می‌کند. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های داوود، اعتقاد راسخ به خودکفایی است. او به‌صورت آشکار اعلام می‌کند که در طول پانزده تا بیست سال گذشته ایران هیچ راداری از خارج وارد نکرده است و تمامی تجهیزات بومی و با تکیه بر دانش مهندسین داخلی طراحی و ساخته شده‌اند. او باور دارد که تجهیزات داخلی توانایی پیشی گرفتن از نمونه‌های خارجی را دارند. چشم او هیچ‌گاه به آن سوی مرزها نیست. به باور او همه‌چیز در همین جغرافیا رخ خواهد داد.

طراح امنیت

با حضور داوود، ایران شاهد گام‌هایی بلند در حوزه توسعه سامانه‌های داخلی دفاع هوایی مثل شبکه‌های راداری و سامانه موشکی «۹ دی»، «سوم خرداد» و «دزفول» است. این سامانه‌ها پیش از هر چیز در رزمایش‌هایی مانند «مدافعان آسمان ولایت» و «حریم ولایت» آزموده شدند. او در این رزمایش‌ها همواره تأکید می‌کند که ترکیب فناوری‌های پیشرفته، ایران را قادر می‌سازد تا تهدیداتی در ارتفاعات را کشف و رهگیری کند. ترسیم مجموع این تصویرها از اقتدار است که روح تازه‌ای به توان دفاع هوایی ملی می‌دمد. به باورش این دستاوردها صرفا فنی نیست، بلکه عظمت تاکتیکی دارند. ترکیبی از پهپاد، جنگ الکترونیک، سامانه‌های موشکی و دفاعی که در واکنش به تهدیدات نوظهور مانند پهپادهای پروازی و موشک‌های کروز، شبکه‌ای امنیت‌بخش را شکل داده‌اند.

اثرماندگار

در سحرگاه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ و در جریان حمله تروریستی رژیم صهیونیستی به یکی از مراکز فرماندهی نیروی هوافضای سپاه «سردار داوود شیخیان» به همراه جمعی از یارانش به شهادت رسید. شهادت او، زخمی عمیق بر بدنه دفاعی کشور به جا گذاشت. یادگار او راهی بود که برای خودکفایی دفاع هوایی، تکمیل فناوری‌های بومی و واکنش سریع می‌دید. مسیری که در نبودش هم متوقف نخواهد شد. نسل جدید فرماندهان با الگوگرفتن از مسیر او، اکنون در مسیر ارتقای بیشتر فناوری بومی، گسترش شبکه‌های دفاع هوایی و تعمیق همکاری بین نیروی هوافضای سپاه و ارتش پیش می‌روند. راهبرد او در تلفیق هوش مصنوعی با سامانه‌های موشکی، همچنان موتور محرک پیشرفت پروژه‌های سامانه پدافندی کشور است. سردار به روشنی می‌خواست با آثارش شناخته شود، نه با سخنانش. سخنانش کوبنده و اطمینان‌بخش بود اما اثری که بر امنیت کشور گذاشت، ماندگارتر است. امروز که ایران در برابر طوفانی از تهدیدها قرار دارد، دفاع غیورانه از آسمانش بیش از هر چیز اولویت دارد.

روز واقعه

«بدّی أکِل»

آزاده جهانگیر| چشم‌هایش. چشم‌های گردش. چشم‌های گرد سبزش. گلویم را سفت چسبیده. رهایم نمی‌کند. پیمانه برنج را برمی‌دارم و از توی کیسه، سه بار خالی می‌کنم توی ظرف. زیرگاز را روشن می‌کنم. درفریزر را باز می‌کنم. سرمای گاز نئون از روی بسته‌های گوشت و سبزیجات عبور می‌کند، می‌وزد به صورتم. صورتم گر گرفته. دلم گرگرفته. خنک نمی‌شود. دخترک هوس ته‌چین مرغ کرده. دلم می‌خواهد چراغ آشپزخانه را خاموش کنم بروم زیر پتو یک دل سیر گریه کنم. یک تکه مرغ می‌گذارم توی قابلمه. می‌نشینم به تماشای جوشیدن آب. صدای خبرنگار برای هزارمین بار توی سرم زنگ می‌زند: «چه می‌خواهی؟» و بعد یک دانه اشک سرگردان، از کاسه چشمان زیبایش پایین می‌چکد و با یک شرم و خستگی و خشم توأمان می‌گوید: «بدّی أکِل» (غذا می‌خواهیم) و بعد بی‌معطلی اشک را با دستان کوچکش پاک می‌کند که پیدا نباشد.

انگار از این همه تمنا، معذب است. پیداست توی همین سن‌وسال کم، عزت نفس دارد. غرور دارد. هویت دارد، اما ناچار است. خسته است. بی‌پناه شده. تمام زندگی‌ام شده همین چند ثانیه. ۱۰ ثانیه هم نمی‌شود، اما ۱۰ هزار بار در سرم تکرار شده است. دخترم آب خواسته، غذا خواسته، میوه خواسته، رفته سراغ تنقلات توی کابینت و من ۱۰ هزار بار چکیدن آن یک قطره اشک بی‌هوا را از چشمان گرد و سبز دخترک فلسطینی دیده‌ام. مرغِ توی قابلمه جوشیده. برنج دارد توی آب بالا و پایین می‌رود. روزمرگی‌های همیشه، حالا برایم به یک آیین زجرآور بدل شده. انگار گناه نرسیدنِ تمام بسته‌های غذایی پشت باریکه نوار غزه، گردن من است.

زعفران را می‌ریزم روی برنج‌ها و از خجالت آب می‌شوم. یک مشت زرشک می‌شویم و دلم می‌خواهد کسی نبیندش. بوی غذا توی خانه بلند شده و من خودم را پشت دیوار آشپزخانه پنهان کرده‌ام. صدای پسرک می‌آید. شیر می‌خواهد. بغل می‌گیرمش. اولین جرعه‌های شیر که پایین می‌رود، آرام می‌گیرد. بغض تمام مادران غمگین غزه درگلویم می‌شکند. هرچه روضه علی‌اصغر شنیده‌ام، از برابر نظرم عبور می‌کند. آنجایی که زنان خیمه، علیِ بی‌قرار را دست‌به‌دست می‌کنند تا آرام بگیرد. همین حالا چند علی‌اصغر، زیر حرارت چند خیمه دارند روی دستان مادرشان پرپر می‌زنند؟ کدامشان دیگر به تلذی افتاده... چند رباب گهواره خالی را تکان می‌دهد؟ خاک خاکستری غزه تا کجا می‌تواند ماهی‌های بی‌جان لب تشنه را به خود ببیند و نشکافد و نلرزد؟ اشک‌هایم یکی یکی می‌چکد پایین. می‌افتد روی دست پسرک. نگاهش می‌کنم. آرام گرفته. من اما در آشفته‌ترین شکل مادری‌ام. با یک دست، گونه‌هایش را نوازش می‌کنم و با دست دیگر مثل باقی تماشاچیان دنیا، به سیل هشتگ‌های لاغر می‌پیوندم. بوی زعفران و هل از آشپزخانه بلند شده و در سرم دخترک هنوز دارد با چانه‌ای لرزان می‌گوید: «بدّی أکِل».

بازتاب

مایکل‌کین جنایات رژیم صهیونی در غزه را محکوم کرد

هیچ کودکی نباید گرسنه باشد

مایکل‌کین بازیگر نامدار انگلیسی و برنده جوایز اسکار و گلدن‌گلوب به موج هنرمندان حامی مردم فلسطین پیوست و جنایات اسرائیل را در غزه محکوم کرد.

مایکل‌کین درباره فاجعه انسانی در غزه که هر لحظه به سمت وخامت بیشتری می‌رود، صحبت کرد و گفت با کودکانی که از محاصره مداوم رژیم صهیونیستی رنج می‌برند، همدرد است: «به بچه‌های غزه غذا بدهید، هیچ کودکی نباید گرسنه باشد. نمی‌شود دید که کودکان در غزه گدایی غذا می‌کنند.» بازیگر «شوالیه تاریکی» همچنین با انتشار چندین توییت نوشت: «انسان‌های بی‌گناه باید امکان حیات داشته باشند. من نمی‌توانم به کودکان غزه که برای غذا التماس می‌کنند نگاه کنم.»

این سخنان کین با تحسین گسترده کاربران روبه‌رو شد و به دلیل حمایت از مردم غزه از او تشکر کردند.

عکس روز

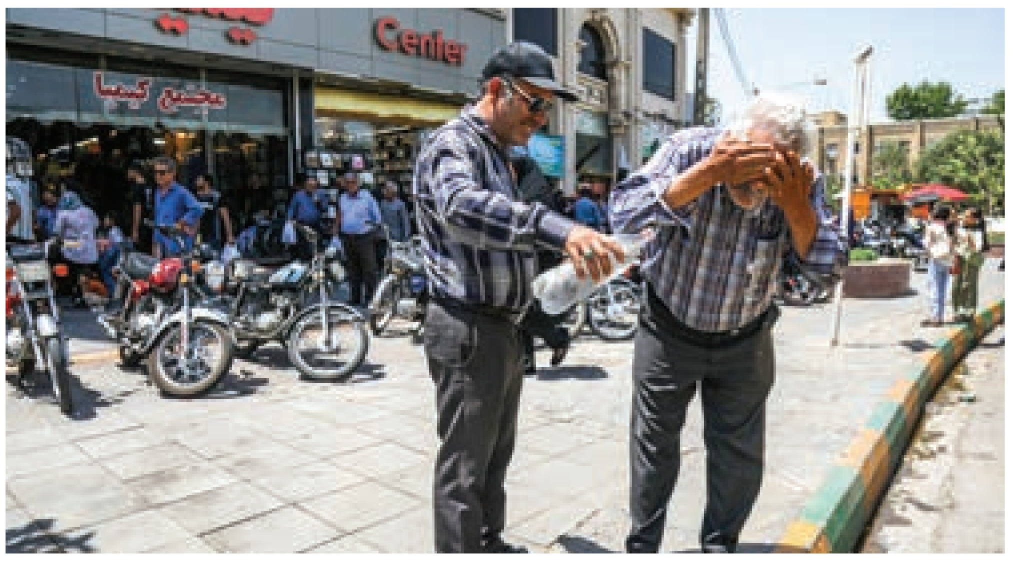

امسال و گرمای گزنده‌اش

گرمای تابستان به روزهای اوجش رسیده و گرم‌ترین ماه سال بیش از همیشه مردم را به سوی وسایل سرمایشی و مصرف آب سوق داده است. این چنین شرایطی که هر روز قطعی برق را تجربه می‌کنیم و خیلی از مناطق شهر با مشکل کم آبی هم روبه‌رو هستند، تابستان امسال را بیش از سال‌های اخیر گزنده و طاقت‌فرسا کرده است.

عکس: حدیث فقیری/شهرآرا

کارتون شهر

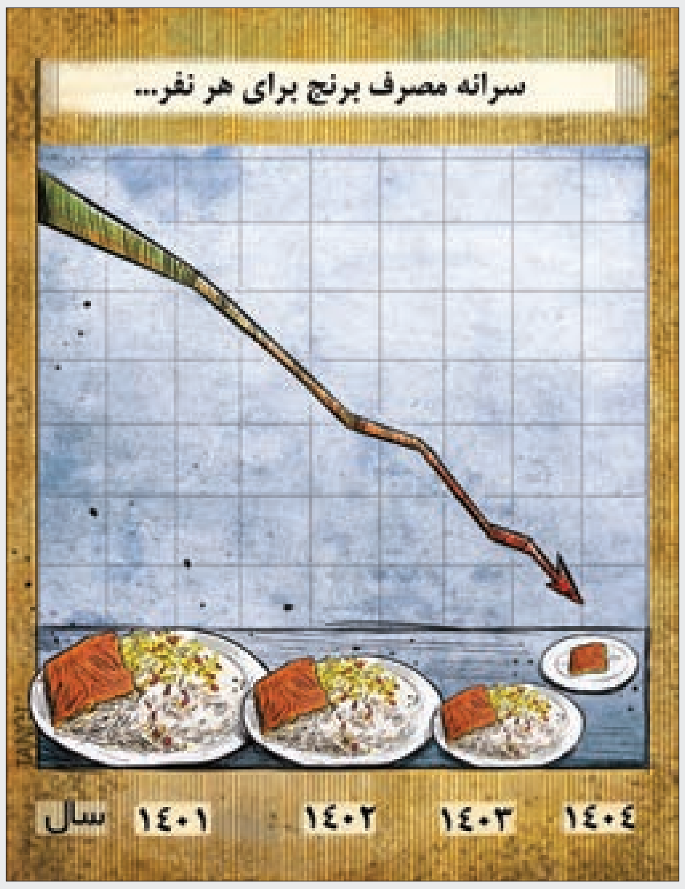
سرانه مصرف برنج برای هر نفر...
سال
۱۴۰۱
۱۴۰۲
۱۴۰۳
۱۴۰۴

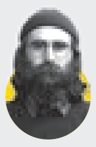

رضا جنگی

دلالان با احتکار و گران‌فروشی باعث کسری برنج دربازار و افزایش قیمت این محصول شده‌اند.

منبع: ایرنا

استوری گرام

حکایت دوستی عمو خرسه

امید مهدی‌نژاد

شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در نواحی دوردست پهلوانی زندگی می‌کرد که کارش رفع مشکل از نیازمندان و مبارزه با زورگویان بود و از این رو محبوب قلوب مردمان بود و همه او را دوست می‌داشتند و به او اظهار ارادت می‌کردند. روزی پهلوان در حال عبور از جنگلی دوردست بود که ناگهان اژدهای بزرگی را دید که یک خرس قهوه‌ای را گرفته بود و می‌خواست او را کباب کند و بخورد. پهلوان که حامی ضعیفان و یاور مظلومان بود، تیر و کمانش را برکشید و پشت سر هم چند تیر به اژدها شلیک کرد. اژدها وقتی اوضاع را چنین دید، از خوردن خرس صرف نظر نمود و او را روی زمین انداخت و از صحنه دور شد. خرس قهوه‌ای وقتی مهربانی و فداکاری پهلوان را دید به پای پهلوان افتاد و گفت: ای پهلوان بزرگوار، تو جان مرا نجات دادی از این پس من خدمتگزار توام و هرکجا بروی با تو می‌آیم و به تو خدمت می‌کنم. پهلوان مخالفت کرد و گفت: ای خرس قهوه‌ای، کمک به دیگران وظیفه من است. اما وقتی اصرار خرس را در ابراز ارادت مشاهده کرد، دلش به حال او سوخت و قبول کرد که خرس به‌عنوان خدمتگزار در کنارش باشد. پس با هم به راه افتادند.

وقتی به نزدیکی شهر رسیدند، پهلوان که خسته شده بود زیر سایه درختی نشست تا استراحت کند. خرس نیز دست به سینه روبه‌رویش ایستاد. در این لحظه حکیمی که از آنجا می‌گذشت پهلوان و خرس را دید. نزدیک پهلوان شد و گفت: این خرس پیش تو چه می‌کند؟ پهلوان ماجرا را برای حکیم تعریف کرد و گفت: این خرس به خواست خودش دوست و خدمتگزار من شده است. حکیم گفت: ای پهلوان، دل به دوستی خرس مده که برای تو از هزار دشمن بدتر است. پهلوان گفت: وا، چرا؟ حکیم چیزی نگفت و از آن‌ها دور شد. پهلوان که از کلام نمادین حکیم چیزی درنیافته بود، به خرس گفت: من مقداری می‌خوابم. تو نمی‌خوابی؟ خرس گفت: نه سرورم، من بیدار می‌مانم و از تو مراقبت می‌کنم. پهلوان خوابید و خرس از او مراقبت کرد و مگس‌هایی را که بر سر و روی پهلوان می‌نشستند آرام و با حرکات ظریف به‌طوری که پهلوان بیدار نشود، از سر و روی وی تاراند. پس از ساعتی پهلوان بیدار شد و به همراه خرس به شهر رفتند. در شهر پهلوان حرکات نمایشی، حرکات موزون و حرکات آکروباتیک را به خرس آموزش داد و پس از مدتی تیم دونفره پهلوان و خرس را تشکیل داد و با اجرای برنامه در آن شهر و شهرهای اطراف درآمد سرشاری حاصل کرد و تا پایان عمر خرس و پهلوان با خوبی و خوشی در کنار هم به کار و فعالیت و زندگی ادامه دادند.